

رواداری فرهنگی
در عصر مغولان

تقدیم به دکتر عبدالرسول خیراندیش (تولد ۱۳۳۶ ه.ش)، مغول‌پژوه و
ایلخانی‌شناس برجسته ایرانی

سرشناسه: خلیلی، نسیم، ۱۳۶۰ -
عنوان و نام پدیدآور: رواداری فرهنگی در عصر مغولان/ نسیم خلیلی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۱۳۸ ص.: مصور، جدول.
فروست: تاریخ ایران، روایتی دیگر؛ ۲.
شابک: ۹۷۸-۶۰-۲۷۸-۴۰۳-۲
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه.
یادداشت: نمایه.
موضوع: مغولان — ایران — تاریخ
Mongols -- Iran -- History
موضوع: ایران — تاریخ — مغول تا صفویه، ۶۱۶-۹۰۷ ق.
Iran -- History -- Mongols to Safavids, 1220-1501
شناسه افزوده: کریمی، بهزاد، ۱۳۵۸ -
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۸۹/خ/۹۵۴ DSR
رده‌بندی دیوبی: ۹۵۵/۰۶۲
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۱۱۶۹۰۵



رواداری فرهنگی در عصر مغولان

نسیم خلیلی

دبیر مجموعه: بهزاد کریمی





انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۶۶ ۴۰ ۸۶ ۴۰

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

* * *

نسیم خلیلی

رواداری فرهنگی در عصر مغولان

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۲ - ۴۰۳ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISSN: 978-600-278-403-2

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۱۵۰۰۰ تومان

فهرست

۶	رویدادهای مهم در عصر رواداری فرهنگی مغولان
۹	سخن دبیر مجموعه
۱۱	پیشگفتار
۱۵	۱. از یورتِ مغولان تا آیین‌های رازورانه
۴۵	۲. از لابه‌لای کلمات و سکه‌ها
۸۳	۳. «تا بدان لوای اسلام افراخته تر شود»
۹۹	۴. از صندوق‌های قرآن تا مجسمه‌های بودا
۱۲۹	نگاه آخر
۱۳۳	منابع
۱۳۵	نمایه

رویدادهای مهم در عصر رواداری فرهنگی مغولان

ق. ۵۴۰ ه.ق

ق. ۵۴۹ ه.ق

چنگیزخان متولد می‌شود.

حدود ۶۱۵ ه.ق

حمله چنگیزخان به ایران در پی کشته شدن بازرگانان مغول به دست حاکم ایرانی اترار.

ق. ۶۲۴ ه.ق

با مرگ چنگیزخان، قلمرو او معروف به اولوس چهارگانه میان چهار پسر اصلی او به نام‌های جوجی، جغتای، اوگتای و تولی تقسیم می‌شود.

ق. ۶۲۶ ه.ق

دو سال پس از مرگ چنگیز، پسرش اوگتای به مقام قآنی برگزیده می‌شود. او فرمان‌هایی در زمینه آزادی انجام فرایض دینی صادر می‌کند. در این دوره حکومت بخش‌هایی از مناطق اسلامی به محمود یلواج سپرده می‌شود.

ق. ۶۳۶ ه.ق

محمود تارابی در بخارا علیه مغولان قیام می‌کند و آنان را شکست می‌دهد.

ق. ۶۴۳ ه.ق

با به قدرت رسیدن گیوک، نفوذ مسلمانان در دربار کاهش می‌یابد و فاطمه‌خاتون به دستور وی در نمدی پیچیده و به رودخانه انداخته می‌شود.

ق. ۶۴۰ ه.ق

سال‌های ۶۴۸ تا ۶۵۷ ه.ق

در دوره منکوقآن سیاست رواداری دینی مغولان اوج می‌گیرد. خان جدید همه ادیان را به یک چشم می‌نگرد. اگرچه فرمان حمله مجدد به ایران را صادر می‌کند.

سال‌های ۶۵۰ تا ۶۵۸ ه.ق

عظام‌لک جوینی کتاب تاریخ جهانگشای را می‌نویسد. وی سال‌ها در دربار هولاکو، اباقا، تکودار و ارغون صاحب‌منصب بود.

حدود ۶۵۱ ه.ق

هولاکو به فرمان برادرش منکوقآن روانه فتح دوباره ایران، این بار به صورت کامل‌تر، می‌شود.

حدود ۶۵۴ ه.ق

هولاکو قلاع اسماعیلیه را فتح می‌کند و خواجه نصیرالدین طوسی از بزرگ‌ترین ریاضیدانان و منجمان اسلامی را به خدمت خود درمی‌آورد و پس از چندی به وزارت منصوبش می‌کند.

حدود ۶۵۴ ه.ق

هولاکو سلسله ایلخانیان را در ایران بنیان می‌گذارد و مراغه به پایتختی برگزیده می‌شود. به سبب بودایی بودن هولاکوخان، بوداییان بسیاری به ایران آمدند و معابد بودایی بسیاری برپا شد.

ق. ۶۶۰ ه.ق

سال‌های ۶۵۵ و ۶۵۶ ه.ق

سعدی شیرازی کتاب‌های بوستان و گلستان را می‌نویسد.

ق. ۶۵۶ ه.ق

با حمله هولاکو به بغداد خلافت عباسی سقوط می‌کند و خلیفه مستعصم آخرین خلیفه عباسی بغداد به دستور هولاکو کشته (نمدمال) می‌شود. هولاکو مراغه را به پایتختی برمی‌گزیند.

ق. ۶۵۷ ه.ق

ساخت رصدخانه مراغه به دستور هولاکو و زیر نظر خواجه نصیرالدین طوسی آغاز می‌شود.

ق. ۶۵۸ ه.ق

در زمان فرمانروایی قوبیلای قآن سیاست‌های روادارانه دینی ادامه می‌یابد و این خان بودایی دستور ترجمه متون بودایی، انجیل، تورات و قرآن به زبان مغولی را صادر می‌کند.

ق. ۶۶۳-۶۸۰ ه.ق

اباقاخان بودایی رابطه خوبی با مسیحیان دارد. خاندان ایرانی جوینی به مناصبی در حکومت دست می‌یابند.

ق. ۶۸۰-۶۸۲ ه.ق

تکودار نخستین ایلخانی است که مسلمان می‌شود و نام احمد را برمی‌گزیند. اما کمی بعد به دستور ارغون کشته می‌شود.

ق. ۶۸۲-۶۸۹ ه.ق

در زمان ارغون بودایی نفوذ یهودیان و بوداییان در دربار به اوج خود می‌رسد و تلاش‌هایی برای اتحاد با مسیحیان غرب علیه ممالیک مصر صورت می‌گیرد.

ق. ۶۸۹-۶۹۴ ه.ق

در زمان حکومت گیخاتو بار دیگر مسلمانان در حاکمیت نفوذ می‌یابند.

ق. ۶۹۴-۷۰۳ ه.ق

با اسلام آوردن غازان‌خان، اسلام در میان مغولان رواج می‌یابد.

حدود ۷۰۰ ه.ق

نگارش جامع‌التواریخ و ساخت ربع رشیدی به دست خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی. وی سرانجام به دستور ابوسعید کشته می‌شود.

ق. ۷۰۳-۷۱۵ ه.ق

اولجایتو با نام محمد خدابنده به اسلام روی می‌آورد و رساله‌ای با ادبیات شیعی می‌نویسد. ساخت شهر سلطانیه و انتقال پایتخت از تبریز به این شهر و ساخت گنبد سلطانیه در این دوره است.

ق. ۷۱۵-۷۳۵ ه.ق

زمان ابوسعید بهادرخان، آخرین فرمانروای ایلخانی، رواداری دینی پیشین مغولان در قبال سایر ادیان جز اسلام به کمترین حد خود می‌رسد و اسلام بر همه ارکان حکومت چیره می‌شود.



امپراتوری مغول

سخن دیر مجموعه

شاید بتوان «هویت‌یابی» را مهم‌ترین انگیزه برای مطالعه گذشته دانست. آدمیان علاقه‌مندند بدانند در انتهای کدام زنجیره حوادث قرار گرفته‌اند و محصول کدام شرایط تاریخی‌اند. ایران با داشتن تاریخی بلند و پُرفراز و نشیب می‌تواند عناصر تاریخی بسیاری برای «هویت‌سازی» در اختیار ایرانیان قرار دهد. یک بررسی گذرا نشان می‌دهد پاسخ‌های مختلف و متفاوتی به این نیاز داده شده است. این پاسخ‌ها را می‌توان در دوره معاصر در سطوح مختلفی طبقه‌بندی کرد و در پی تحلیل مؤلفه‌های آن‌ها برآمد. بی‌تردید درک تاریخ بدون در نظر داشتن پیش‌فهم‌ها و پیش‌انگاشت‌ها غیرممکن است و از همین رو، در باب واقعه واحد تاریخی می‌توان برحسب عوامل مختلف به شکل‌های متفاوت داوری کرد. برخی در پی اثبات شکوه و عظمت ایران باستان و نفی اسلام و عربیت برآمده‌اند و بعضی دیگر اسلام را بر صدر نشانده‌اند. بسیاری از سودجویان نیز برای انتفاع مالی یا کسب شهرت، دست به کتاب‌سازی یازیده و صحیح و سقیم را در هم آمیخته‌اند.

بررسی اجمالی کلان‌روایت تاریخ‌نگارانه نوین در ایران مؤید سیطره نهاد سیاست بر دیگر اجزاء تاریخ ایران است. می‌توان این رویداد معرفت‌شناختی را محصول امری هستی‌شناختی در عرصه تاریخ ایران دانست و آن حاکمیت استبدادی نهاد سیاست و تفوق آن بر دیگر عناصر جامعه ایرانی است. تلاش شرق‌شناسان و ایران‌شناسان خارجی نیز علی‌رغم دستاوردهای کم‌نظیرشان حاوی اشکالاتی است که با توجه به بیگانه بودن آن‌ها با جامعه ایران امری طبیعی به شمار می‌رود، و البته باید در نظر داشت که به هر حال نگاه آن‌ها به تاریخ ایران نگاه ناظر بیرونی است. به هر روی، نتیجه تکرار آشنای سلسله‌ها و شخصیت‌هاست در کتاب‌هایی جسته و گریخته؛ البته نمی‌توان از برخی تلاش‌های ارزشمند و پُراج در حوزه تألیف و ترجمه کتاب‌های تاریخی یاد نکرد، اما بیشتر این آثار

در چارچوب‌های غیرمنعطف آکادمیک و مبتنی بر روش‌شناسی‌های مختلف علمی نگاشته شده‌اند و به لحاظ نشر و روش برای مخاطبان غیرمتخصص چندان جالب توجه نیستند. از همین رو بر آن شدیم، با نگاهی به ناکامی‌ها و کامیابی‌ها در عرصه نگارش و نشر آثار تاریخی برای مخاطبان غیرمتخصص، مجموعه‌ای جدید فراهم آوریم شامل بررسی سیر تحولات تاریخ ایران با نگاهی تازه و با اتکا بر منابع معتبر و روش‌های مقبول در پژوهش‌های تاریخی.

ویژگی اصلی تعریف‌شده برای این مجموعه که «تاریخ ایران، روایتی دیگر» نام گرفته، داشتن نگاهی همه‌جانبه، فرهنگی و انتقادی به رویدادهای تاریخ ایران در عرصه ایران فرهنگی است. ما بر این باوریم خوانش درست تاریخ می‌تواند موجب تحکیم هویت ملی، دوری از تندروی‌های قومیتی و مذهبی و سرانجام احتراز از یکسونگری‌های اسلامی/باستانی شود. به منظور دستیابی به این اهداف، تلاش کرده‌ایم تاریخ را نه به قصد ماندن در گذشته و نه برای تفاخر و تحقیر در حال، بلکه برای ساختن آینده‌ای روشن روایت کنیم.

پیشگفتار

درباره مغولان و گرایش آن‌ها به ادیانی جز آیین بدوی نیاکانشان، روایت‌های افسانه‌ای فراوانی در متون تاریخی گزارش شده است. در این روایت‌ها خانی که اسلام یا مسیحیت را پذیرفته از کودکی با حالات یک عارف تصویر شده است، مثلاً، کودکی که از مکیدن پستان مادر کافرش خودداری می‌کند. این روایت هم درباره بَرکه — یکی از خان‌های مغول مسلمان‌شده در اردوی زرین^۱ — و هم درباره دیگر خان‌های مغول نقل شده است. گویی کودک می‌دانسته که روزی از آیین‌های صحراگردان خواهد گسست و در جهانی متفاوت با جهان زیست و کودکی خود، آیینی دیگر برخواهد گزید. اما این که این روایت‌ها واقعیت دارند یا نه، پرسشی است که پاسخ به آن واکاوی تاریخ اندیشه انسان را می‌طلبد، انسانی که گاه‌وبی‌گاه در مواجهه با واقعیت‌ها به دنبال ارائه تصویری مبهم و شورانگیز و رازآلود است تا جهان را جایی بزرگ‌تر و واقعیت‌های تاریخی را تطهیرشده‌تر از آنچه هست بنمایاند. اما اشاره به این موضوع در مقدمه کتابی که قرار است در آن درباره تساهل و تسامح یا رواداری مغولان صحبت شود، از آن روست که بدانیم درباره مغولانی که به آیین مغلوبان خود درآمده‌اند نوعی نگاه تقدیس‌گرایانه وجود دارد، نگاهی که دین‌پذیری مغولان را نه یک سیاست یا خط‌مشی یا تأثیر فکری مردمان سرزمین‌های مفتوحه بلکه نشانه‌ای عارفانه، پیامی آسمانی و بعضاً واکنشی روحانی انگاشته‌اند که بر اثر رؤیایی صادقانه یا مکاشفه‌ای رمزآلود رخ نموده است. حجم این داده‌ها به قدری است که محقق تاریخ را هم سردرگم می‌کند که آیا به‌راستی با واقعیتی تاریخی روبه‌روست یا امری صوفیانه و ماورای انسانی؟ اما آنچه درباره بسیاری از داده‌های تاریخی تا حدی

۱. اردوی زرین یا آلتین اردو به بخشی از امپراتوری مغول که در دست جانشینان جوجی، پسر بزرگ چنگیز، بود گفته می‌شد. قلمرو اردوی زرین بخش‌های اصلی روسیه، قزاقستان و اوکراین کنونی را در بر می‌گرفت.

می‌توان پذیرفت آن است که تساهل و تسامح مغولان بیش از آن‌که بنیادهایی عارفانه و مقدس داشته باشد، رویکردی سیاسی بوده برای زندگی بهتر در سرزمین‌هایی که در آن بیگانه بودند و مردمانش زبان و آیین و اندیشه‌هایی متفاوت داشتند. مغولان پس از هجوم به این سرزمین‌ها، معمولاً هیچ آیین و اندیشه‌ای را تبلیغ یا تحمیل نمی‌کردند، از این رو بوداییان و مسیحیان و مسلمانان آزاد بوده‌اند به راه خود باشند و فراتر از آن آیین خود را برای فرمانروایان جدید و خاندان و خویشان‌شان نیز تبلیغ کنند. البته این رویکرد وقتی حاکمان مغول دین خاصی را می‌پذیرفته‌اند تا اندازه‌ای تغییر می‌کرده است، چرا که آن دین از سوی حاکمیت تأیید می‌گرفته و در نتیجه گسترش پیدا می‌کرده است و گاهی حتی خود حاکم نیز بر آن می‌شده آیین تازه‌اش را آیین رسمی و همگانی اعلام کند. این اعلام رسمی محدودیت‌هایی برای ادیان دیگر ایجاد می‌کرده و در چنین موقعیتی رواداری درباره سایر ادیان بی‌معنا می‌شده است؛ برای درک بهتر این موضوع توجه به کنش اولجایتو، سلطان تازه‌مسلمان مغول، ضرورت دارد. او برای مسیحیان و یهودیان جزیه یا مالیات سرانه مذهبی برقرار کرد و آن‌ها را وادار کرد برای متمایز شدن از مسلمانان لباس مشخصی بپوشند. در همین داده تاریخی مختصر چند نشانه وجود دارد که فضای رعب‌انگیز روزگار اولجایتو را در تعامل با ادیانی جز اسلام بازنمایی می‌کند: ستاندن جزیه و مالیات از اقلیت‌ها و متمایز ساختن آن‌ها که بار بی‌حرمتی انسانی در آن هیچ نشانی از روزگار حاکمیت سلطانی اهل تسامح ندارد.

در بسیاری از موارد هم سیاست‌ها ایجاب می‌کرده حاکمان دین و آیینی مشخصی را بپذیرند و تبلیغ کنند، برای درک این موضوع باز می‌گردیم به بَرکه‌خان که در اردوی زرین حاکمیت داشت. یکی از دلایل اسلام‌پذیری بَرکه‌خان، اندیشه نزدیکی به سلطان مصر برای مقابله با دشمن مشترک یعنی مغولان ایران بوده است، اما آنچه وجه تساهل و تسامح او را نشان می‌دهد، آن است که در حالی که خان و همه همسران و اطرافیان او مسلمانانی سرسخت بوده‌اند، به طوری که هر یک از همسران و امیران امام جمعه و مؤذن مخصوص به خود را داشته‌اند، آداب دوران شمن‌پرستی نیز همچنان در قلمرو اردوی زرین جاری بوده است؛ حتی شماری از رسومی که با احکام اسلامی مغایرت داشته است. این واقعیت در دوره‌های متناوب حاکمیت مغولان به چشم می‌خورد: همزیستی میان

اندیشه‌های فاتحان و آیین مغلوبان. و در این میان آنچه بسیار مهم است نقشی است که شیوخ و متنفذان هر دینی در این میان ایفا می‌کرده‌اند. برای نمونه، در آسیای میانه شیوخ برای مسلمان کردن خان‌های اردوی زرین به اعمال فشار متوسل می‌شدند. در حدود سال ۷۶۰ ه.ق در شهر سرای، خانی به نام عزیزخان فرمان می‌راند که رفتار بی‌بندوباری داشت، و در نتیجه شیخی به نام سید عطار، که نوه احمد یَسَوِی معروف بود، او را تکفیر کرد. خان به حضور شیخ آمد، توبه کرد و دختر خود را به زنی به شیخ داد، اما سه سال بعد دوباره زندگی بی‌بندوبار گذشته خود را از سر گرفت و سرانجام به دست پیروان شیخ به قتل رسید.

آیا دانستن این روایت دیدگاه مورخ را دربارهٔ تساهل و تسامح در میان فرمانروایان مغولی تحت تأثیر قرار نمی‌دهد؟ به نظر می‌رسد دست‌کم تاریخ‌پژوه آگاه و تاریخ‌خوان مشتاق باید بداند که با گسترهٔ متنوع و پیچیده‌ای به لحاظ فکری و عقیدتی مواجه است که تحلیل‌های همه‌جانبه‌نگر را دشوار می‌سازد.

در این کتاب کوچک سیر کلی اندیشه‌ها، خط‌مشی‌ها و سیاست‌های مذهبی این فاتحان را مرور خواهیم کرد. به موقعیت و جایگاه ادیان مختلف در سایهٔ حاکمیت آن‌ها می‌نگریم و به طور مشخص عوامل مؤثر در اسلام‌پذیری مغولان و تعاملشان با جهان ایرانی-اسلامی را بررسی می‌کنیم. این مطالعه بدون شک تنها روزنه‌ای است به روی یک فراخنای. در این فراخنای، که به صحراهای زادگاه مغولان می‌ماند، نمایندگان آیین‌های فکری گونه‌گون همانند رویدنی‌های این صحرای بی‌کرانه در کنار هم رشد می‌کنند و سر به سوی نور و آسمان می‌چرخانند که گویی فصل مشترک همهٔ این اندیشه‌ها و آیین‌هاست.

از یورتِ مغولان تا آیین‌های رازورانه

آیا مغولان هیچ دستاوردی برای جهانی که بر آن سلطه یافته بودند نداشتند؟ آیا داستان فاتحان صحراگرد خالی بود؟ آن‌ها چه چیزهایی از جهان فکر و زیست‌بوم خود برای سرزمین‌های مفتوحه به ارمغان آورده‌اند؟ آیا می‌توان به تأثیراتی که مغولان از اندیشه و تفکر مردمان سرزمین‌های مغلوبه گرفته‌اند بسنده کرد و منکر فرایند بده‌بستان میان فاتحان و مردم مغلوبه شد؟ آیا این نگاه شتاب‌زده نیست؟ به نظر می‌رسد مطالعه تأثیرات مغولان بر حیات فکری قلمرو گسترده‌ای که فتح کرده‌اند بسیار دشوار باشد، چرا که این تأثیرات گاه بسیار پنهان و دیریاب است، مثلاً در معماری مقابر و برج‌های ارمنی به نشانه‌هایی از عقاید توتمی و شمنی برمی‌خوریم که در طبیعت کهن ترکی-مغولی نیز چنین نمادهایی را می‌بینیم، نمادهایی که بعدها از رهگذر تأثیراتی که معماران اسلامی از ارمنیان گرفته‌اند به ایران نیز منتقل شده است. اما همه تأثیرگذاری‌های مغولان تا این اندازه پیچیده و دیریاب نیست، زیرا مغولانی که سال‌ها به نام «ایلخانان» در ایران سلطه داشتند مقبره می‌ساختند، در دربارشان بخشیان (راهبان بودایی) و روحانیان شمنی داشتند، باورهای کهنشان را در ذهن داشتند و این همه نمی‌توانست پنهان بماند. در این فصل کوشش می‌شود به پرسش‌های مطرح‌شده در بالا پاسخ دهیم. از این رو به آیین شمنیسم می‌پردازیم که به تصریح منابع تاریخی، آیین اعتقادی مغولان اولیه بوده است.

دراویشی که در حال خلسه تصور می‌کنند مانند پرنده‌ای سپیدبال در آسمان پرواز می‌کنند، یا صوفی پرشور و جذبه‌ای که با سربندی مُزین به دو شاخ نمادین بر شترمرغی سوار است و در کوی و برزن می‌چرخد در حالی که شترمرغ اندکی از زمین برخاسته و در حال پر گشودن است. این دو پاره‌گفتار کوتاه، با همه داستان‌وارگی خود، تکه‌هایی از روایت‌هایی افسانه‌ای است که نویسندگان و راویان آن‌ها کوشیده‌اند تأثیرات جهان‌بینی، دانش و کرامات

شمنیسم را — به مثابه آیینی که به صراحت خود را واجد نمادهای فرازمینی می‌نمایاند — بر تصوف اسلامی سده‌های میانه در آسیای مرکزی به‌ویژه در میان دراویش پیرو احمد یسوی و همچنین بعدها صوفیان بکتاشی بازگو کنند. شمنیسم آیین نمادین و پُر جذبه مغولانی بوده است که در روایت‌های تاریخی، بیش از آن‌که با دین و آیینشان معرفی شوند، فرماندهانی تصویر شده‌اند که فارغ از هر تعصب و آیینی، پس از ثبات در حاکمیت خود، در برابر دین و آیین زبردستان تسامح و تساهل پیشه کرده‌اند. شاید بتوان کوشش محققانی را که بر ارتباط میان شمنیسم و تصوف تأکید ورزیده‌اند نیز در همین راستا تعبیر و تفسیر کرد. درباره‌ی درستی چنین نظراتی به صراحت نمی‌توان سخن گفت، روشن است عوامل مختلفی در رواج تصوف در میان ترکان آناتولی و دیگر مراکز فکری جهان اسلام نقش داشته که منابع مطالعاتی، شمنیسم را یکی از این عوامل دانسته‌اند. برخی داده‌ها نشان می‌دهد میان ادبیات عامیانه و صوفیانه ترکان و برخی مکتوبات کهن ترکی-مغولی پیوندهای دیرینه‌ای وجود دارد. از جمله به متنی به نام اوغوزنامه اشاره شده است، متنی که بخش‌هایی از آن را نیز خواجه رشیدالدین

فضل‌الله همدانی که گاه او را بزرگ‌ترین مورخ عصر ایلخانی خوانده‌اند در اثر خود روایت کرده است. متن اصلی اوغوزنامه امروز در دست نیست، اما تکه‌هایی از آن که به قبچاقیان و مغولان منسوب است از متن مفصل اصلی جدا شده و بعدها تحت عنوان دده قورقود، و همچنین منقبه اوغوز، به ادبیات عامیانه محبوب در میان صوفیان ترک منتقل شده است. با نیم‌نگاهی به آنچه از ادبیات و جهان‌بینی مغولان و شمن‌های مغولی روایت شده است، می‌توان دریافت که برخی نمادهای زبان عامیانه ترکان در این روایت‌های ساده انسانی به نوعی بازنمایی بخش‌هایی از زندگی آیینی، منش و هویت مغولان کهن است، آن‌گاه که در سرزمین آبا و



مردی مغولی در حال نواختن ساز مخصوص مغولان

دده قورقود معروفترین اثر حماسی ترکان معرفی شده و بی تردید یکی از میراث‌های معنوی مهم جهان کهن است. این اثر حماسی از یک مقدمه و دوازده داستان تشکیل شده است. داستان‌ها به نظم و نثر نوشته شده و هر کدام دربارهٔ دلاوری‌ها و ماجراهای دل‌انگیز یکی از قهرمانان ساخته شده است، اما همهٔ داستان‌ها با یکدیگر ارتباط دارند. نثر داستان‌ها ساده و اشعار کتاب در حدود دوهزار بیت است. این اشعار را اوزان‌ها، که امروز به آن‌ها عاشق می‌گویند، سروده‌اند و همراه ساز آن‌ها (قوپوز) خوانده می‌شود. این داستان‌ها مانند آیین‌های تمام‌نما فرهنگ عامه یا فولکلور این اقوام را در طول تاریخ نشان می‌دهد. مقدمهٔ کتاب بعدها و به قلم گردآورندهٔ داستان‌ها نوشته شده و نثر آن با متن داستان‌ها متفاوت است. نویسندهٔ کتاب و تاریخ آن معلوم نیست. ظاهراً کتاب در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم میلادی تدوین شده است ولی تاریخ وقایع داستان‌ها قدیمی‌تر است. از این اثر دو نسخهٔ خطی، یکی در کتابخانهٔ درسدن آلمان و دیگری در کتابخانهٔ واتیکان، موجود است. نسخهٔ واتیکان بعداً پیدا شده و ناقص است و هر دو نسخه به حروف عربی نوشته شده است. دده قورقود، که نام کتاب از او گرفته شده، در نقش یک اوزان (عاشق) در همهٔ داستان‌ها حضور دارد و معمولاً در آخر هر داستان وارد صحنه می‌شود و داستان را با سخنان نغز و پندآمیز خود به پایان می‌رساند. (جواد هیئت، سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، تهران: پیکان، ۱۳۸۰، صص ۱۷۸-۱۷۹)

اجدادی خود، در میان طبیعت، به آیین و رسوم شمنیستی پایبند بوده‌اند. در این روایت‌ها، طبیعت، پرندگان، صحرا، زندگی چادرنشینی، تپه‌های مه‌گرفته و نمادهای دیگری از زندگی و پیوند نزدیک با طبیعت به چشم می‌خورد، چنان‌که همهٔ این موارد از مشخصات آیینی شمن‌ها و مغولان در روزگاران پیشین است و بعدها همین روایات همچون میراثی برخاسته از همان طبیعت‌پرستی از سوی آوازخوانان ساغو — مرثیه‌خوانان و شاعران درویشی که تبلیغات دینی می‌کردند — دهان‌به‌دهان به متصوفه رسیده است. این ادبیات عامیانه برای توده‌های مردم همواره جذاب بوده است و آن‌ها بخشی از جان خود را در این روایت‌ها بازمی‌شناخته‌اند: چادرهای مویین برپاشده در دشت، پرندگان آبی، اردک‌ها و غازها که نوید رهایی و فراغ‌بالی بوده‌اند، و نبرد با طبیعت، شوق و جذبهٔ خرق عادات و فراتر رفتن از محدودیت‌های زندگی انسانی.

حتی می‌توان دامنه تأثیرگذاری این باورهای عامیانه و صحراگردی را تا به آموزه‌های عرفانی و صوفیانه ایرانی نیز کشاند. به نظر می‌رسد بسیاری از خرق عادات و افسانه‌هایی که در تذکره‌الاولیاء عطار به صوفیان نسبت داده شده بی‌ارتباط با خصلت‌های جادوگری، معجزه‌سازی، قوای فراانسانی شمن‌ها و به طور کلی اندیشه‌های رهاننده آیین شمنیسم نباشد؛ از جمله صعودها، پروازهای جادویی، درمانگری‌ها و معجزات دیگر که به روشنی توصیفاتی را از حیات معنوی رهبران شمنیسم فرا یاد می‌آورند؛ توصیفاتی که در آن شمن از فراز پلکان نمادین درخت مقدس غان بالا می‌رود تا به آسمان صعود کند. غان نماد درخت کیهانی، و پله‌ها نماد آسمان‌های متعددی هستند که شمن از طریق آن‌ها باید در سفر خلسه‌آمیزش به بالاترین آسمان راه یابد. مشابه چنین کنش‌هایی را در روایات بودایی نیز می‌توان سراغ گرفت. بر اساس این روایات، بودا به محض این‌که روی زمین قدم می‌گذارد رو به سوی شمال می‌کند، هفت قدم برمی‌دارد و این هفت قدم او را به قلعه کوه آسمانی می‌برد، همان‌گونه که شمن‌های آلتایی با کندن هفت خراش بر درخت غان به آسمان هفتم صعود می‌کنند. بر این اساس عروج آسمانی ودایی و شامانی یا شمنی هر دو به یک شکل تصویر شده است و این موضوع نشان می‌دهد که شمنیست‌ها در باورهای آیینی و جهان‌معرفت‌شناسانه خود تنها نبوده‌اند و از گذشته‌های دور با جهان پیرامون خود آگاهانه و ناآگاهانه در حال تبادل اندیشه بوده‌اند. چنان‌که باز در جای دیگر به کوشش شمن‌ها برای دستیابی به حالتی از سُکر و بی‌خودی اشاره شده است که گاه به مدد مواد تخدیری به دست می‌آمده است و آن را با تجربه کسب حالات عارفانه در میان پیروان فرقه اسماعیلیه مقایسه کرده‌اند. اسماعیلیان همان کسانی بودند که بعدها هولاکو از سوی دربار مرکزی مغولان در قراقروم مأمور می‌شود به قلعه‌هایشان حمله کند تا جهان اسلام و حاکمیت آینده مغولان در ایران از تأثیرات فکری یک پایگاه بزرگ مذهبی رها شوند.

در واقع همه این تحقیقات و اندیشه‌ها می‌خواهند ثابت کنند که شمنیسم نیز همچون گنوسیسم^۱ دایره‌ای وسیع‌تر از حیات گروهی استپ‌نشین یاغی در دشت‌های مغولستان را در بر می‌گرفته است و بارقه‌هایی از آن بر اندیشه‌های صوفیانه در جهان فتح‌شده تابیده

۱. گنوس (گنوسیسم یا غنوص) به معنی «عرفان و معرفت»، اصطلاحی است که در صدر مسیحیت رواج یافت. هرچند در سده‌های نخستین مسیحیت فرقه‌های بسیاری پیرو کیش گنوسی شدند، کیش مزبور پیشینه‌ای بس کهن‌تر داشت و در واقع، آمیزه‌ای از عقاید فلسفی-دینی یهودی، مصری، بابلی، یونانی، سوری و ایرانی بود.

نمونه‌ای از کرامت‌های صوفیان آسیای مرکزی را، که در شبکه‌ای درهم‌تنیده با شمنیسم مغولی ارتباط داشتند، می‌توان در این حکایت نقل‌شده از خواجه احمد یَسوی به‌روشنی مشاهده کرد: «در ترکستان حاکمی به نام یسوی فرمانروایی می‌کرد. زمستان‌ها در سمرقند ساکن بود و تابستان‌ها در کوه‌های ترکستان می‌زیست. این پادشاه که مانند همه فرمانروایان ترک به شکار علاقه داشت، تابستان‌ها را در کوه‌های ترکستان به شکار می‌گذراند. در تابستانی بر آن شد که در کوه قراچوق به شکار بپردازد، فراز و نشیب بودن کوه او را از این خواسته محروم کرد. در قراچوق نتوانست هیچ شکاری بکند. از این رو بر آن شد که این کوه را از بین ببرد. در قلمرو او در هر جا فردی از اولیا بود جمع کرد و خواست که به یاری دعای آنان این کوه را از میان ببرد. اولیای ترکستان این خواهش فرمانروای خود را پذیرفتند، احرام بستند و سه روز با تضرع و زاری برای از میان رفتن این کوه دعا کردند. اما همه این تضرع و زاری برخلاف آرزو بی‌نتیجه ماند. به دنبال علت گشتند. آیا در این کشور کسی از اولیا هست که نیامده است؟ به بررسی پرداختند معلوم شد که خواجه احمد پسر شیخ ابراهیم را که هنوز خیلی کوچک بود دعوت نکرده‌اند. کسانی را به سیرام فرستادند و دعوتش کردند. با خواهرش مشورت کرد. خواهر بزرگش گفت: 'پدر ما وصیتی دارد، آنچه باید تعیین کند که زمان ظهور تو رسیده است یا نه، در معبد پدرمان درون سفره‌ای بسته است. اگر بتوانیم آن را بگشاییم برو، یعنی زمان ظهور تو فرا رسیده است.' کودک به معبد رفت و سفره را گشود. معلوم شد که زمان ظهورش فراز آمده است. آن سفره را گرفت و به شهر یسی آمد. اولیا در آنجا حاضر بودند. یک قرص نان را که در سفره داشت نیاز کرد، پذیرفتند و فاتحه خواندند نان را به اهل مجلس تقسیم کرد. برای همه آنان کافی آمد. در آن مجلس از اولیا و امرا و سپاهیان پادشاه نود و نه‌هزار تن حضور داشتند. چون آنان این کرامت دیدند، عظمت خواجه احمد را بهتر دریافتند. خواجه احمد در درون خرقة پدر خود در انتظار تأثیر دعای خود بود. ناگهان از آسمان سیل باران فروریخت و همه‌جا غرق در آب شد. سجاده‌های مشایخ روی امواج شناور شد. از این رو به فریاد آمدند و دعا کردند. خواجه احمد سر از خرقة به در آورد. بلافاصله طوفان قطع شد، آفتاب درآمد دیدند کوه قراچوق از میان رفته است.» (محمدفؤاد کوپریلی، صوفیان نخستین در ادبیات ترک، ترجمه توفیق ه. سبحانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵، صص ۶۷-۶۹)



اجرای آیین سستی شمینی در مغولستان جدید

است. البته این نگرش سویه دیگری هم دارد که مهم‌تر از سویه نخست است. در سویه دیگر می‌توان به مشابهت‌هایی اشاره کرد که نشان می‌دهد چهارچوب کلی کیهان‌شناختی شمنیست‌ها منشأ شرقی دارد و به اندیشه‌های دینی خاورمیانه باستان بازمی‌گردد، چیزی که به نظر می‌رسد به لحاظ صحت و سقم تاریخی بر سویه اول برتری نیز داشته باشد. بررسی محققانه شمنیسم با این رویکرد حکایت از آن دارد که آیین اولیه مغولان، که در روایت‌های تاریخی یاغیانی نابودگر توصیف شده‌اند، آیینی در تعامل با جهان گسترده تفکر انسانی بوده است، چنان‌که امروز آیین شمنیسم آیینی پراکنده در پهنه جهان است و بقایای معتقدان به آن در قطب شمال، سیبری، آسیای مرکزی، استرالیا، آمریکای جنوبی و غیره پراکنده‌اند. آن‌ها اغلب ماهیگیر، شکارچی یا چوپان‌اند و زندگی‌شان در تعامل با حیوانات و طبیعت می‌گذرد. آن‌ها همانند بسیاری از پیروان ادیان توحیدی یک خدا را می‌پرستند، خدایی که مغولان در روایت‌های خود از آن تحت عنوان «تنگری» یا «خدای آسمان‌ها» نام برده‌اند. در شعر یک ادیب چینی مغولان چنین معرفی شده‌اند:

در زمینشان هیچ درختی بجز علف وحشی نمی‌روید. در آن‌جا آسمان و تپه آفریده شده است نه کوه‌های بلند. گندم نمی‌روید و مردم از شیر تغذیه می‌کنند. لباسشان از پوست حیوانات است در یورت‌های نمدی زندگی می‌کنند و با وجود این خوشحال و راضی‌اند.^۱

قرار است در این اثر راوی کنش‌های اجتماعی همین بیسه‌نشین‌های خوشحال و راضی از جهان، در برابر جهان اندیشه‌ها و ادیان و باورهای سرزمین‌های مفتوحه‌شان باشیم. آیا بندگان تنگری مبلغان آیین خود بوده‌اند یا مشتاق انگاره‌ها و آیین‌هایی که در تقابل با جهان دیگر می‌شناخته‌اند؟ برای پاسخ به این پرسش، نخستین گام شناخت آیین اعتقادی مغولان است؛ چه عناصری در این آیین وجود داشته که مغولان را به فاتحانی روادار بدل کرد؟ چگونه است که پس از سال‌ها حاکمیت در سرزمین‌های مفتوحه، نشانی از آیین شمنیسم که آیینی دینی بوده باقی نمی‌ماند، اما نمادهایی از آن در بخشی از پیکره تصوف قابل ردگیری است؟

زندگی در میان بت‌های نمدین

اولین چیزی که درباره گرایش‌های دینی و اعتقادی مغولان می‌توان گفت آن است که مغولان بسیار آزاد بوده‌اند. این آزادی که شاید بازتاب زندگی در دشت و بیسه بود، باعث شد که آنان هیچ مقاومتی برای حفظ آیین نیاکان خود نداشته باشند و در نتیجه بسیار زود در ایران و اردوی زرین به اسلام پیوستند و در چین نیز نوع تبتی بودیسم را پذیرفتند. این آزاداندیشی البته گاه به شکلی دیگر هم تفسیر شده است، چنان‌که نوشته‌اند مغولان پیروان فرقه‌ها و ادیان را در ممالک تحت فرمان خود آزاد می‌گذاشتند تا به آیین خود باشند و هر کدام به رسم آیین خویش برای خان دعا کنند، گویی به این ترتیب جان و مال و شجره خان مغول با تضمین بیشتری از سوی خدایانی بیشتر از بلایا مصون می‌مانده است. گویی در خیال مغولان، خدای هر آیینی با خدای دیگر فرق می‌کرده است و سرکوب یک آیین به معنای مرگ یک خدا از میان خدایان بی‌شمار بوده است.

در این مجال بررسی ویژگی‌های خدای مورد پرستش مغولان ضروری است. دیگر

۱. باریس یاکوولویچ ولادیمیرتسوف، نظام اجتماعی مغول، ترجمه شیرین بیانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶، ص ۶۲.

نکته قابل تأمل در این خدانشناسی، نمادها و نشانه‌هایی است که معرف خدای مغولان است. روشن است که ترسیم چشم‌اندازی روشن از آیین و باورهای اعتقادی شمنیسم — آن‌چنان که در سده‌های پیش در میان قوم مغول حاکم بوده — دشوار و تقریباً ناشدنی است چرا که داده‌های مکتوب ما از این دوره زمانی بسیار اندک است و آنچه محققان بزرگی نظیر میرچا الیاده نیز درباره شمنیسم گردآوری کرده‌اند بسیار گسترده و اغلب معطوف به داده‌هایی است که از حیات شمنیسم در جهان معاصر جمع‌آوری و مدون شده است. اما از آن‌جا که تغییر در سنت‌های بدوی بسیار کند و بطئی انجام می‌شود، می‌توان همین داده‌ها را به جامعه مغولی روزگاران کهن هم تسری داد.

شمنیسم چیست؟ شمن‌های مغولی چه کسانی بوده‌اند و چه باورهایی داشته‌اند؟ خاستگاه شمن‌ها را در کجا باید بازجست؟ برای ورود به این بحث می‌خواهم از نظریات و فرضیات جالب توجه محققى به نام هرمانس یاد کنم؛ فرضیاتی درباره ریشه‌های فکری شمنیسم و مغولان که بسیار جنجالی و البته مؤید نوعی همزیستی دیرین میان مغولان و ایرانیان است. فرضیه‌ای که دقیقاً به همین دلیل جذابیت پیدا کرده است. جالب است که بدانیم هرمانس سی سال در میان شمنیست‌ها زیسته و حاصل تحقیقاتش را در قالب فرضیه شگفت‌انگیزی ارائه داده که مدعی است ریشه شمنیسم را باید در جامعه ایران باستان و فضای فکری آن بازجست. او بر این باور است که پیش از ظهور زرتشت در ایران، جمعیت‌های سرّی مردانه‌ای با اعتقادات پرشور و جذبه وجود داشته که می‌توان آن‌ها را نسل نخستین شمنیست‌ها انگاشت. این جمعیت‌ها با مواد مخدر و شور و حال جنون‌آمیز خود هنگام ادای شعایر اعتقادی‌شان شناخته می‌شده‌اند. او چنین دانسته‌هایی را در کنار شعایر و آیین‌های قربانی در دوران میتراپیسم یا مهرپرستی قرار می‌دهد و افزون بر این، آیین‌های شمنی-بودایی را هم کاملاً ملهم از آیین و اعتقادات مانی می‌داند و بر این باور است که با ظهور زرتشت این قبیل اعتقادات و آیین‌ها از قلمرو ایران به سمت آسیای مرکزی رانده شدند. جان کلام هرمانس آن است که شمنیسم بر اثر امتزاج فرهنگ ایرانی و مذاهب هندی شکل گرفته است.^۱ البته این فرضیه همیشه در حد یک فرضیه باقی مانده است، فرضیه‌ای که گاه با شدت و حدت رد شده است. منتقدان بر این باورند

۱. عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، تهران: نگاه، ۱۳۸۷، ص ۲۵۸.



شمن‌ها در جامعهٔ صحراگرد مغولستان در امور مختلف مشارکت داشتند. در این تصویر یک شمن در حالی که به سکر نزدیک است آوازه‌ایی سر می‌دهد تا نیروهای جادویی را به خود جلب کند.

که تنها مذهب هندیان است که با شمنیسم مناسباتی دارد و این موضوع ربطی به فرهنگ و آیین‌های اعتقادی آریایی‌ها در ایران ندارد.

البته در تاریخ هیچ‌گاه نمی‌توان برای موضوعات فکری پاسخی مشخص را پذیرفت. مثلاً مطالعهٔ بافت فکری اقوام همجوار با مغولان نشان‌دهندهٔ فرضیات مختلفی دربارهٔ خاستگاه آیینی مغولان است. از جمله در منابع تاریخی به مانوی بودن اویغورها که در مجاورت مغولان می‌زیسته‌اند اشاره شده است، چنان‌که گروهی از تیره‌های مغولی نیز در همان زمان مسیحی نسطوری شده بودند و چه‌بسا گزارش‌هایی از رواج ادیان و اعتقادات دیگر نیز در میان همسایگان استپ‌نشینان وجود داشته باشد و نشان دهد مغولان شمنیست‌هایی مبرا از اندیشه‌ها و افکار پیرامون خود نبوده‌اند. به نظر می‌رسد برای جستجوی چنین فضای فکری باید به یکی از بهترین آثار که در این زمینه تدوین شده است، یعنی مذاهب مغولستان نوشتهٔ هیسینگ مراجعه کرد؛ کتابی که در آن سرودها و دعاهای شفاهی بازمانده از مغولان

گردآوری شده و در نتیجه می‌تواند بازتاب‌دهنده تاریخ شفاهی ناگفته مغولان باشد.^۱ اما فارغ از فرضیات مربوط به خاستگاه اندیشه‌های شمنیستی، کاوش درباره ارتباط آیین مغولان با یکتاپرستی از اهمیت بسیاری برخوردار است، زیرا بعدها منکوقاآن یکی از ایلخانان مغولی به‌صراحت خود و اجدادش را «موحد» معرفی می‌کند و می‌گوید: «ما مغولان معتقدیم که فقط یک خدا هست. پدران ما همه موحد بودند و خدای را به یگانگی می‌دانستند و می‌پرستیدند و هرگز بت را سجده نکردند.»^۲ اما بدون شک سخن منکوقاآن را که در دوره همزیستی با پیروان ادیان آسمانی بیان شده است، نمی‌توان با اطمینان پذیرفت. در واقع، هرچند درباره اهمیت خدای آسمان در میان شمنیست‌ها فراوان گفتگو شده است، برخی روایت‌های تاریخی نشان می‌دهد که مغولان تا اندازه زیادی به بت‌پرستی نیز گرایش داشته‌اند. بر اساس این روایات، هر فرد مغولی لوح مخصوصی داشت که ناظر بر خدای یگانه بود و روی آن کلماتی چون «آسمان»، «عرش»، «خدای قادر متعال» و از این قبیل نگاشته شده بود و او آن را بالای دیواره چادر خود نصب می‌کرد.^۳ از میان این بت‌واره‌ها یا اشیایی که خدای آفریننده را به یاد مغولان می‌آورد، بیش از همه به بت «ناتیگی» پیچیده در لفافی از نماد اشاره شده است که او را ایزد محصول و فراوانی می‌دانسته‌اند و در جایی در میان خانواده از او نگهداری می‌کرده‌اند در حالی که زن و فرزندان او را نیز همانند یک خانواده کامل تجسم می‌بخشیده‌اند.

اهمیت این بت‌واره در خانواده مغولی تا بدان پایه بوده که مارکوپولو، سیاح ایتالیایی که همزمان با روزگار اعتلای مغولان به شرق سفر کرده بود، بر اساس مشاهدات خود گزارش می‌کند که مغولان هنگام غذا خوردن ابتدا با یک تکه گوشت دهان این بت و سپس زن و فرزندانش را چرب می‌کردند و سپس شرابی را برای ادای احترام به خدایان بر زمین می‌ریختند و پس از این که مطمئن می‌شدند که خدایان سهم خود را از غذا گرفته‌اند، خوردن و نوشیدن را آغاز می‌کردند.^۴ اما ناتیگی تنها بت مغولان نبود، ظاهراً افزون بر

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره این اثر نک. دیوید مورگان، مغول‌ها، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز، ۱۳۷۱، صص ۵۲-۵۳.

۲. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، تهران: اقبال، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۶۷۴.

۳. شیرین بیانی، مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، تهران: سمت، ۱۳۷۹، ص ۵.

۴. مارکوپولو، سفرنامه مارکوپولو، ترجمه حبیب‌الله صحیحی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰، ص ۸۹.

ناتیگی خدایان نمدین دیگری نیز در میان مغولان پرستیده می شده اند. این خدایان به شکل بت‌واره‌هایی در آستانه در ورودی هر خانه آویخته می شدند و در واقع نمادهای زندگی بودند. در آیین شمنیسم افزون بر خدای یکتا و خدایان دیگر که در قالب بت‌ها تجسد یافته بودند، ارواح نیک و ارواح پلید فرشتگان و اهریمنان نیز در زندگی روزمره مغولان اهمیت داشتند چرا که مغولان بر این باور بودند که هر کدام از این ارواح حافظ و پاسدار بخشی از زندگی آن‌هایند.

در این جا باید به یکی دیگر از اعتقادات مغولان درباره تقدیس دو عنصر آب و آتش هم اشاره کرد. در میان مغولان بدوی رسم بود که همواره در برابر هر چادری آتشی فروزان روشن نگه دارند و از شعله‌های فروزنده آن برای زندگی و حیات خود یاری و انرژی بطلبند، این آتش هرگز خاموش نمی شد چرا که علاوه بر روشنایی و حرارت، تطهیرکننده هم به شمار می رفت. افزون بر آتش، تقدیس آب نیز در میان مغولان به باوری کهن بازمی گشت، باوری که می گفت ارواح مقدس در کنار آب‌های زلال خانه دارند. این ارواح همواره برای مغولان مقدس بوده اند، چرا که شمنیست‌ها در معرفت‌شناسی خود، شفای بیماران و رستن از هر خطری را در گرو تسخیر ارواح یا گفتگو با آنان می دانسته اند؛ دقیقاً به دلیل همین تقدس و اهمیت بوده که مغولان قانونی داشتند که بنا بر آن در روزهای مشخصی از سال، آبتنی در آب یا برداشتن آب با ظرف فلزی از رودخانه مقدس ممنوع بود. آن‌ها معتقد بودند بروز برخی بلایای طبیعی و از جمله صاعقه‌های نابودگر در نتیجه آلوده کردن آب‌های مقدس که زیستگاه فرشتگان حامی آدمیان است رخ می دهد. البته تفسیر مغولان درباره پدیده‌های طبیعی همیشه هم به همین سادگی نبوده است گاه آن‌ها درباره چنین اموری نگاهی کاملاً اساطیری داشته اند، از جمله فضل الله همدانی در این باره روایت می کند که «پیش مغولان چنان است که صاعقه از حیوانی مانند اژدها پدید می آید و در آن دیار مشاهده می کنند که از هوا بر زمین می افتد و دم را بر زمین می زند و بر خود می پیچد و از دهن او آتش می ریزد»^۱.

این تفاسیر و نگرش‌های اسطوره‌ای فهم مغولان را از طبیعت به دریافتی نمادین و در نتیجه دیرباب بدل کرده بود. در نتیجه همین نگرش‌های بدوی بود که مغولان شمنی

۱. همدانی، همان، ج ۱، ص ۱۱۷.

همواره در حالتی از اندوه و اضطراب به سر می‌بردند. نتیجه این اضطراب دایمی، وضع قوانینی بود که رعایت آن‌ها چنان اهمیت داشت که مجازاتِ تخطی از آن مرگ بود. این قوانین به روشنی بازتاب‌دهندهٔ اسطوره‌باوری مغولان و آموزه‌های آیینی آن‌هاست که از جمله می‌توان به قانون ممنوعیت ماهیگیری از جویبارها، شکار گنجشک، تکیه دادن بر تازیانه، لمس کردن تیر یا شلاق، زدن اسب با دهانهٔ اسب، شکستن استخوانی با استخوان دیگر، ریختن شیر بر زمین و ادرار کردن در چادر، آب روان یا خاکستر اشاره کرد.^۱ هر کدام از این امور فلسفه‌هایی پشت خود داشتند که ریشه در باورهای مغولان داشت؛ باورهایی که جهان را برای آن‌ها به شکلی مختص به خودشان معنا و تفسیر می‌کرد.

فراتر از این داده‌ها که بیشتر به زندگی روزمره و حیات اجتماعی مغولان بدوی می‌پردازد، معرفت‌شناسی و جهان‌بینی مغولان نیز جالب توجه است. در این میان گاهی با چهارچوب کلی کیهان‌شناختی مغولان روبه‌رو هستیم که با محوری مرکزی شامل ستون، درخت و پل به هم مرتبط می‌شوند. شمن‌ها آزادانه در میان این سه منطقه سفر می‌کردند و معتقد بودند که مردگان در سفرشان به عالم ماورا باید از پلی عبور کنند. اندیشه‌ای که در ادیان دیگر از جمله زرتشتی و اسلام نیز به چشم می‌خورد و محوریت دارد. وجود چنین نشانه‌هایی را می‌توان مؤید تأثیراتی دانست که مغولان از ادیان دیگر پذیرفته‌اند، اما باید این نکته را هم خاطر نشان کنیم که تعامل با ادیان دیگر تنها پس از فتح ایران به دست مغولان آغاز نشده بود و پیش از آن همین تساهل و تسامح ایلخانان نسبت به ادیان مختلف را در تعامل مغولان با آیین‌های اعتقادی رایج در میان ملل همجوار از جمله آیین کنفوسیوس و بودایی نیز می‌توان باز یافت به‌ویژه آیین بودایی متعلق به گروهی به نام «زردکلاهان» که ولادیمیر تسوف دربارهٔ آن‌ها چنین نگاشته است:

در نیمهٔ قرن شانزدهم پس از فتح چنگیزخان و تجزیهٔ مغولستان به خانان متعدد، فرقهٔ جدید بودایی به نام زردکلاهان به وسیلهٔ تسنگخاچا تأسیس و از تبت وارد مغولستان گردید. این فرقه در زندگی اجتماعی مغول‌ها نقش بسیار مهم و مؤثری ایفا کرده است. مذهب بودایی قدیمی که در زمان امپراتوری جهانی مغول وارد مغولستان گردیده بود، در این دوره کاملاً از بین نرفت، ولی به هیچ وجه مانند شمنیسم قدیمی که تا این زمان حفظ

۱. یوآخیم بارکهاوزن، امپراطوری زرد، ترجمهٔ اردشیر نیک‌پور، تهران: زوار، ۱۳۴۶، ص ۷۴.

شده بود، در جامعه نفوذ و تأثیر نکرد. این فرقه جدید از همان بدو ورود در وضع خاصی قرار گرفت. بدین معنی که به علت وجود رسوم بودایی قدیمی که در تمام نقاط منتشر شده بود، خیلی زود موقعیت مستحکمی یافت و مبلغین آن در ابتدا تقریباً منحصرأ در طبقات عالی و بالای جامعه مغول و به خصوص در طبقه اشرافی فئودال کار تبلیغ را آغاز کردند. در همان موقع وضع فئودال های مغول به ایشان اجازه می داد که به امور دیگری غیر از گله های خود و جنگ و شکار بیندیشند.^۱

درست از همین زمان است که به نظر می رسد شمنیسم قدیمی و مذهب بودایی قدیمی هیچ کدام دیگر جذابیت گذشته را ندارند و مغولان هم گویی دلشان می خواست آیین های بدوی خود را وانهند و سبک تازه ای از زندگی را با قبول مذاهب و آیین های جدید تجربه کنند. مبلغان آیین جدید با استفاده از همین اشتیاق نهفته در جامعه مغول، با اعتماد به نفس داوطلب و کالت و منشیگری (بخشی)، طبابت (آمچی)، رمالی (جایاچی) و غیره شدند یعنی اموری که شمن ها پیش از این بدان می پرداختند. با این تفاسیر به نظر می رسد موقعیت اجتماعی این بوداییان از شمن ها در جامعه مغولی نیز بالاتر بوده است و در نتیجه بیشتر می توانسته اند توجه مردم را به خود جلب کنند. یکی از دلایل این محبوبیت را می توان در ویژگی های این روحانیون بودایی جستجو کرد، آن ها از طرفی آگاه به آداب و سنن مردم متمدن بودند و در نتیجه با قدرت گرفتن آن ها در جامعه مغولی قتل ها و خونریزی های وحشیانه به پایان می رسید، از دیگر سو گزارش شده است که این بوداییان در پیشرفت خط در زمانه خود دخالت داشته اند و این موضوع به تدریج و به صورت غیرمستقیم باعث اصلاح افکار قدیمی می شد، افکاری که مغولان صحراگرد را در سطح یک جامعه بدوی نگه داشته بود.

البته این موضوع درباره همه مغولان، همه ادوار و همه ادیان عمومیت نداشته است، چنان که پیش از این اشاره شد، گروهی از مغولان پیش از تاختن به غرب، مسیحی نسطوری شده بودند، اما واقعیت زندگی اجتماعی مغولان در این مقطع زمانی نشان می دهد که اعتقاد به این آیین تحولی در میان مغولان به وجود نیاورده بود چنان که حتی گفته می شد کسانی که مسیحی شده بودند، باورهای شمنی خود را به طور کامل رها نکرده

۱. ولادیمیرتسوف، همان، صص ۲۹۴-۲۹۵.

بودند و همچنان بر اساس همان معرفت‌شناسی قدیمی خود به جهان می‌نگریستند. این قبیل گزارش‌ها نشان از ذهن بدوی و جستجوگر مغولان دارد که گاه تشخیص باورها و اعتقادات غیرمذهبی و مذهبی را نزد آن‌ها با دشواری‌هایی روبه‌رو می‌سازد. به نظر می‌رسد فهم این مسئله نیازمند مجال گسترده‌تر و طرح مباحث تاریخی در فصل‌های آتی است. آنچه روشن است آن‌که مغولان دقیقاً از یک زمان به بعد درمی‌یابند برای دوام و بقا در جهان در حال گذر باید اندیشه‌های تازه را بشناسند و فراتر از آن، راه گسترش آزادانه آن‌ها را هموار کنند و اگر توانستند، خود به مبلغان و حامیان آن اندیشه‌ها بدل شوند. در نتیجه درست است که مغولان در ابتدای تقابل با اقوام بزرگ، یاغیانی ویرانگر بودند، اما آینده از آن‌ها چهره دیگری ساخت، آینده‌ای که نگرانی‌های پلان کارپن، نخستین سفیر واتیکان در دربار مغول، را تا اندازه زیادی کمرنگ کرد:

مغولان قانون و آیینی بر پرستش خداوند ندارند — و تا آن‌جا که ما دیدیم — آن‌ها کسی را وادار به ترک دین و آیین خود نمی‌نمایند ... مغولان در آینده چه خواهند کرد؟ گروهی می‌پندارند که اگر خدای نخواست بر جهان چیره شوند، آن‌ها همه را وادار به سجده بر بت‌های خود خواهند کرد.^۱

سُنقُری^۲ سپید، با خورشید و ماهی در دست

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های حیات فکری و اجتماعی مغولان بدوی، همزیستی آن‌ها با عناصر طبیعت است. روایت شده است که مغول‌های بیشه‌نشین از پوست حیوانات لباس می‌دوختند و شیرۀ درختان را می‌نوشیدند، هرچند به نظر می‌رسد چنین مشی و شیوه‌ای در میان اقوام بدوی مشترک است، درباره مغولان ماجرا کمی فرق می‌کند. مغولان با طبیعت رابطه‌ای قدسی و آیینی دارند و شاید به همین دلیل است که مغولان را مردان بیشه دانسته‌اند که زیباترین زندگی‌ها و بالاترین سعادت‌ها و نیکبختی‌ها را از آن خود می‌دانستند. شاید یک دلیل این نیکبختی به همان تعامل قدسی میان انسان بیشه‌نشین و طبیعت پیرامونش بازمی‌گردد.

۱. پلان کارپن، سفرنامه پلان کارپن، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران: یساولی، ۱۳۶۳، ص ۳۹.
 ۲. مرغی شکاری و خوش‌خط و خال که از انواع دیگر بازها قوی‌تر و بسیار تیزپر و چالاک است. (فرهنگ عمید)

در قلب باورهای شمنی، هر یک از عناصر متعلق به طبیعت کارکردی قدسی و آیینی دارند. از جمله مهم ترین این عناصر پرندگانند. پرنده با بال‌هایی گشوده موجودی است آزاد که گویی بر فراز جهان مادی پرواز می‌کند. در بسیاری از روایت‌های صوفیانه، پرندگان نقش‌های محوری دارند، بر بلندایی لانه دارند، قهرمانی را می‌پروراندند، و گاه در هیئت فوجی

«شمن به وسیله حیواناتی که ارواح محافظش می‌شوند تشرّف می‌یابد. به نظر می‌رسد مراسم تشرّف برای جنگجویان و شمن‌ها یکسان باشد، زیرا هدف مراسم تشرّف تنها کسب نیروهای ماورای طبیعی برای هر گونه مقصود مطلوبی است. مردان جوان هنگام بلوغ و پیش از برقراری رابطه با یک زن باید به کوهستان رفته و فعالیت‌های معینی را پشت سر بگذارند. او باید برای تلاش و کوشش‌های خود خانه‌ای بنا نهاده و شب‌ها را در آن سپری کند. صبحگاه او اجازه دارد به دهکده بازگردد. او مجبور است که خودش را در خانه تمیز و نظافت کند تا در طی شب بر قصد و آواز بخواند. این کار طول می‌کشد حتی گاهی بیش از چند سال، تا این‌که حیوانی که به عنوان روح محافظ خود می‌خواهد بر او ظاهر می‌شود و وعده یاری به او بدهد. به محض این‌که روح محافظش ظاهر می‌شود، مبتدی از هوش می‌رود احساسی شبیه مستی به او دست می‌دهد و حتی روز و شب را هم تشخیص نمی‌دهد و نمی‌داند چه کند. حیوانی که روح محافظ اوست به او می‌گوید: 'در صورت نیاز به کمک او باید به او فکر کند؛ روح محافظش به او آوازی را تعلیم می‌دهد که با این آواز، حیوان را فرامی‌خواند. بنابراین هر شمنی آواز مخصوص به خود را دارد و اجازه ندارد تا این آواز را برای فرد دیگری بخواند مگر موقعی که به دنبال پیدا نمودن ساحر است ... گاهی اوقات این روح به صورت صاعقه‌ای بر او فرود می‌آید. در صورتی که حیوانی، مبتدی را تشرّف دهد زبان خود را به مبتدی می‌آموزد. گفته می‌شود شمنی در دره نیکولا، در مواقع سحر و جادو و ورد خواندنش به زبان گرگ چمنزار صحبت می‌کند ... بعد از این‌که شمن روح محافظش را به دست می‌آورد، ضد گلوله می‌شود. اگر تیر یا گلوله‌ای به او اصابت نماید، از ناحیه زخم خونی بیرون نیامده و همه خون به معده‌اش سرازیر می‌شود و آن را به بیرون تف کرده و مجدداً سالم می‌شود ... مردان قادرند بیش از یک روح را به دست آورند و شمن‌های نیرومند همواره بیش از یک روح یاریگر دارند.» (میرچا الیاده، شمنیسم: فنون کهن خلسه، ترجمه محمدکاظم مهاجری، تهران: ادیان، ۱۳۸۸، ص ۱۷۶)



حیوانات از جمله پرندگان در جامعه و فرهنگ بدوی مغول از اهمیت بسیاری برخوردار بوده‌اند.

پرنده سیمرغ افسانه‌ای را می‌سازند. در جهان‌بینی شمنیسم، اما پرندگان تنها نمادهای عارفانه با نقش‌آفرینی‌های محدود و شاعرانه نیستند. بر اساس گزارش‌های الیاده، مطابق اعتقادی کهن، پرنده‌ای افسانه‌ای نقش اصلی را در آیین تشرّف روحانی به مقام شمنی بازی می‌کند. این پرنده‌نمادین که گونه‌ای مرغ شکاریِ مادر است، منقاری آهنین، چنگال‌هایی قلابی شکل و دم افشان بلندی دارد که تنها دو بار ظاهر می‌شود: یک بار در روز تولد روحانی شمن و یک بار در روز مرگ او. این پرنده بر طبق روایت‌های افسانه‌ای، روح شمن را از او می‌گیرد و او را سوار بر بال‌های گشوده خود به جهان زیرین می‌کشاند و آن را بر روی شاخه کاج بلندی می‌نهد تا پخته شود. مرغ شکاریِ مادر در تمام این دوره زمانی در کنار روح شمن می‌ماند و در آخر، استخوان‌های او را به جای اولشان بازمی‌گرداند و داوطلب گویی پس از زمانی دراز که در پناه بال‌های پرنده بوده است، از خوابی عمیق و روحانی بیدار می‌شود. چنان‌که از همین فقره استنباط می‌شود پرندگان در آیین شمنیسم هادیان روح به جهان